



۲۰۱۵/۱۱/۰۶

م. نسیم اسیر
ملک الشعراى افغانها در هجرت

درد غربت!!

ای وطن! ای بدنت زخمی و افگارترین
گرچه از شش طرفت پاره و ویران کردند
آزمندان به وجود تو نظر دوخته اند
تب هجر تو ز عمریست به جان افتادست
دوزخ غربت و حسرت بدنم می سوزد
شهد در کام من از فرقت تو زهر آگین
دوستان تو در اقصای جهان سرگردان
همه جانها به کف، امروز خریدار تو اند
تو گرانقدر متاعی، مگرت دست قضاء
صلح با کله با سله شان ناموزون
سعی ها رفت که زنجیر اسارت شکند
مردم از ریش و ز دستار به تنگ آمده اند
ابر جز دانه بیداد نبارد در باغ
ریخت بال و پر آزادی میهن به قفس

بهر آزادی و آبادی این خاک «اسیر»

مرد با عزم ترین باید و هشیارترین

م. نسیم «اسیر» اکتوبر ۹۸م، بن المان